

راستی

داند خدا راز نهان هر چیز پیش او ایان
با راستی صدق و صفا راضی شود از ما خدا
داند خدا راز نهان هر چیز پیش او ایان
با راستی صدق و صفا راضی شود از ما خدا

راه فضائل باز شد تا راستی آغاز شد
راه فضائل باز شد تا راستی آغاز شد
هر کس که باشد راستگو دارند اطمینان به او
هر کس که باشد راستگو دارند اطمینان به او

با راستی در زندگی بی ترس و بی شرمندگی
آرید دلها را به دست چون اعتماد و عشق هست
با راستی در زندگی بی ترس و بی شرمندگی
آرید دلها را به دست چون اعتماد و عشق هست

بخشش

باید که چشمه باشی جوشنده با سخاوت
با تشنگان عالم بخشنده پر محبت

جوشیدنت بگوید شادی از آنچه داری
شادان تری تو وقتی دادی از آنچه داری
دادی از آنچه داری
دادی از آنچه داری

جوشیدنت بگوید شادی از آنچه داری
شادان تری تو وقتی دادی از آنچه داری
دادی از آنچه داری
دادی از آنچه داری

هر روز جستجو کن در قلب خود که یابی
آبی برای بخشش چون چشمه پر آبی

جوشیدنت بگوید شادی از آنچه داری
شادان تری تو وقتی دادی از آنچه داری
دادی از آنچه داری
دادی از آنچه داری

جوشیدنت بگوید شادی از آنچه داری
شادان تری تو وقتی دادی از آنچه داری
دادی از آنچه داری
دادی از آنچه داری

از خود گذشتگی

غذای خود به تو دهم اگر خودم گرسنه‌ام
به تو بخشم آب را خودم اگرچه تشنه‌ام
غم تو باعث غمم سرور من ز شادیت
محبت است دین ما مرام ماست این صفت

غذای خود به تو دهم اگر خودم گرسنه‌ام
به تو بخشم آب را خودم اگرچه تشنه‌ام
غم تو باعث غمم سرور من ز شادیت
محبت است دین ما مرام ماست این صفت

توگفتی

توگفتی ما همه يك خاندانيم
تو يك ايل و قبيله و يك جهانيم
كه در عصر جديد روزگاران
بسوی صلح و آرامش روانيم
توگفتی از نژاد و نوع انسان
همه از يك خدا و ربّ رحمان
توگفتی از زن و مرد توانا
كه سازد وحدتی در عالم ما

توگفتی سالها پیش از همین روز
بیامد آن جلال و عزت و نور
بیامد از برای وعده حق
کند کامل همه عهد خداوند
هم اکنون بعد از این لطف
خداوند کند عصر طلایی را محقق
هم اکنون بعد از این لطف
خداوند کند عصر طلایی را محقق

شاكرم

شاكرم تو را خدا
می ستایمت خدا
شاكرم تو را خدا
می ستایمت خدا
شكر می گویم خدا را
خالق عشق و خرد را
منبع لطف و عنایت
عامل نور و هدایت
قدر می دانم من او را
می ستایم ناجیم را

شكر می گویم خدا را
خالق عشق و خرد را
او كه عشقش هست هر دم
بر دل و روح و روانم
نیست پایان انتهای
از برای لطف و مهرش

عفو و بخشش

با یکدیگر مهربان
با یکدیگر بخشنده
می تابد در ذهنمان
همواره همراهان
همواره همراهان
با یکدیگر مهربان
با یکدیگر بخشنده
می تابد در ذهنمان
همواره همراهان
همواره همراهان

چشم خطا پوش ما
می پوشاند خطا را
می پوشاند خطا را
زینت می دهد ما را
چشم خطا پوش ما
می پوشاند خطا را
می پوشاند خطا را
زینت می دهد ما را

خواست مولای من هم
محبت هست و بخشش
می شود قلب مردم
از مهربانی پر عشق
بیا تا کوشش کنیم
خوبیها را ببینیم
گل عشق و زیبایی
در قلبها بکاریم
در قلبها بکاریم

امانت

گفتار ما زیبا شود با راستی ، با راستی
به به اگر گفتار را با راستی آراستی

گفتار ما زیبا شود با راستی ، با راستی
به به اگر گفتار را با راستی آراستی
با راستی آراستی

نور امانت بیشتر از آفتاب آسمان
رویت به آن روشن شود باشی امین این و آن

یعنی به مال دیگران دستان تو آلوده نیست
چون بی امانت هیچکس از هیچکس آسوده نیست

یعنی به مال دیگران دستان تو آلوده نیست
چون بی امانت هیچکس از هیچکس آسوده نیست
چون بی امانت هیچکس از هیچکس آسوده نیست

راضی بودن

راضی بودن آسان است
وقتی هر چیز آرام است
وقتی دنیا شیرین است
وقتی غمها پنهان است

راضی بودن آسان نیست
وقتی سختی در راه است
وقتی هجوم غمها
بسوی تو روان است

اما وقتی سختیها بر مولایت وارد شد
با صبر و اعتمادش بر یک یکش وارد شد
راز و نیاز حق کرد رضای او پذیرفت
راز و نیاز حق کرد رضای او پذیرفت

امید

نسیمی وزیده روی دریا
بروی جنگل و گلها و صحرا
نسیمی همره پیغام زیبا
که دارویی جدید
آورده همراه

مرا قدرت بخشیده است چون کوه
کند هر مشکلی را راحت آن کوه
مرا قدرت بخشیده است چون کوه
کند هر مشکلی را راحت آن کوه

گشوده درهای شادی و نور
رها کرده مرا با عشق موفور
شدم همچون پرنده با دو بال
کنم پرواز در راه بهایم
نشان عشق را دارد به همراه
که آن عشقی بود بر بندگانش
که آن عشقی بود بر بندگانش

عشق الهی

از حضرت عبدالبهاء
آموختم درس وفا
او گفت مرا بنگرید
باید که مثل من شوید
او گفت مرا بنگرید
باید که مثل من شوید

عبدالبهاء عبدالبهاء

باید چو شمعی سوختن
شب را روز افروختن
با قطره قطره جان خود
با چشم نورافشان خود
بخشیم نور زندگی
این است راز بندگی
با قطره قطره جان خود
با چشم نورافشان خود
او گفت مرا بنگرید
باید که مثل من شوید
او گفت مرا بنگرید
باید که مثل من شوید

عبدالبهاء عبدالبهاء